

تحولات تاریخ متاثر از نفت در خاورمیانه

● دکتر حمید احمدی

عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران

پیدایش نفت در منطقه خاورمیانه که در آغاز نیز ایران شاهد آن بود، باعث ایجاد دگرگونی‌های بزرگ داخلی و خارجی در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شد. به گونه‌ای که اگر پیدایش نفت در خاورمیانه مطرح نبود، این منطقه جایگاه بین‌المللی و استراتژیک کنونی را پیدا نمی‌کرد و اصولاً روند رویدادهای داخلی و خارجی در آن به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. به‌طور کلی می‌توان تأثیر نفت و سیاست‌های نفتی بر مسائل خاورمیانه را در ابعاد زیر مورد بررسی قرار داد.

۱. ابعاد سیاسی داخلی و بین‌المللی

الف: پیامدهای سیاسی داخلی. تأثیر پیدایش نفت در خاورمیانه و کشورهای آن را می‌توان از زوایای گوناگون تجزیه و تحلیل کرد. یکی از این ابعاد به پیدایش نفت و ایجاد تأسیسات صنعتی برای استخراج و پالایش آن به نیروی کار وسیعی نیازمند بود که از داخل و خارج کشورهای منطقه تأمین می‌شد. حضور هزاران نیروی کار در مراکز نفتی منطقه در ایران، سواحل جنوبی خلیج فارس، عربستان سعودی، عراق، مناطق شمال آفریقا در لیبی و الجزایر و پیش از همه‌ی این‌ها، در قفقاز جنوبی در سرزمین‌های پیشین ایران باعث گسترش آگاهی سیاسی نسبت به نابرابری‌های اقتصادی موجود میان کارگران بومی و یا مهاجران از یک سو و شرکت‌های نفتی دارای امتیاز از سوی دیگر می‌شد. این آگاهی طبقاتی به‌نوعی باعث رواج اندیشه‌های سیاسی رادیکال نظیر سوسیالیسم و کمونیسم شد. به همین خاطر بود که اصولاً مناطق نفت‌خیز سرزمین‌های جنوبی روسیه در غرب دریای خزر، یعنی سرزمین‌های سابق ایران کانون تلاطمات سیاسی و شکل‌گیری نخستین جریان‌های فکری رادیکال همچون سوسیالیسم و فعالیت احزاب رادیکال پیرو اندیشه‌های سوسیالیستی و سوسیال دموکراسی بود. این جریان‌های سیاسی بعدها بر کشورهای همجوار نظیر ایران، ترکیه، ارمنستان، گرجستان و روسیه تأثیرات عمیق به جای گذاشت و نخستین سازمان‌های سیاسی رادیکال چپ را در آنها به‌وجود آورد. همین تحول را می‌توان در مناطق نفت‌خیز سرزمین‌های جنوبی خلیج فارس یعنی در کویت و بحرین و عربستان سعودی نیز مشاهده کرد. نخستین جریان‌های سیاسی چپ در مناطق نفت‌خیز مذکور رشد کردند و به سایر مناطق گسترش یافتند.

تأثیر سیاسی داخلی دیگر پیدایش نفت را می‌توان به گسترش اندیشه ناسیونالیسم و همبستگی‌های مربوط دانست. آگاهی از اهمیت ثروت‌های ناشی از تولید نفت و به تاراج رفتن آن از سوی امتیازداران خارجی باعث رشد آگاهی ملی و پیدایش



پیدایش نفت در منطقه خاورمیانه باعث ایجاد دگرگونی‌های بزرگ داخلی و خارجی در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شد. به‌گونه‌ای که اگر پیدایش نفت در خاورمیانه مطرح نبود، این منطقه جایگاه بین‌المللی و استراتژیک کنونی را پیدا نمی‌کرد

ناسیونالیسم ضداستعماری در این کشورها نیز شد و بعدها حرکت‌های ناسیونالیستی رهایی‌بخش برای به‌دست گرفتن کنترل این ماده حیاتی را از راه ملی کردن صنایع نفت به‌دنبال آورد. نخستین جلوه این نهضت‌های ملی در ایران آشکار شد و از این کشورها به سایر کشورهای منطقه گسترش پیدا کرد. این حرکت‌های ناسیونالیستی، هرچند به شکل محدود آن در بحرین، کویت و مناطق نفت‌خیز عربستان، الجزایر، لیبی و عراق نیز دیده می‌شد، اما ابعاد داخلی و بین‌المللی آن هیچ‌گاه قابل مقایسه با ایران نبود.

به همان گونه که مسأله نفت عامل پیدایش ناسیونالیسم و وحدت و همبستگی‌های میان اقشار گوناگون کشورهای نفتی می‌شد، خودبه‌خود باعث به‌وجود آمدن حرکت‌های سیاسی محلی نیز شد. این حرکت‌ها از آنجا ناشی می‌شد که بمیان مراکز و مناطق نفتی با مشاهده عقب‌افتادگی محل زیست خود در مقایسه با شهرها و مناطق مرکزی، خواستار برخورداری از سهم بیشتری از ثروت نفت می‌شدند. این گونه حرکت‌ها گاه با تحریکات خارجی نیز همراه می‌شد و حرکت‌های قوم‌گرایانه تمایل به تجزیه ملی محلی را نیز به‌دنبال می‌آورد. ادعای گروه‌های واگرا در کردستان عراق و خوزستان ایران از نمونه‌های این گونه تأثیرگذاری‌های منفی بود که تا حدی نیز از سیاست‌های نادرست دولت‌ها در توسعه نابرابر اقتصادی ناشی می‌شد. با این همه قدرت این جریان‌های واگرا در مقایسه با رشد همگرایی ناشی از پیدایش نفت اندک بود.

توزیع ثروت ناشی از نفت در سراسر کشور، هرچند نابرابر، به‌نوعی همه‌اقتشار را تحت پوشش نسبی قرار می‌داد و علاقه آنها به کشور را گسترش می‌بخشید. گذشته از این وابستگی اقتصادی بخش‌های مهمی از جمعیت، از طبقه متوسط گرفته تا طبقات کارگری به درآمد نفت این احساس علاقه به کشور را افزایش می‌داد. مهاجرت از سایر بخش‌های کشور به مناطق نفت‌خیز درون همان کشور، به‌نوعی باعث ادغام ملی نیز می‌شد.

ب: پیامدهای سیاسی بین‌المللی. پیدایش نفت در خاورمیانه، اهمیت استراتژیک این منطقه را نسبت به گذشته چندین برابر کرد و باعث حضور مستقیم و غیرمستقیم قدرت‌های خارجی در منطقه شد. یکی از تأثیرات این تحول، گسترش رقابت‌های جهانی بر سر خاورمیانه به‌خاطر مسأله نفت آن بود. اصولاً حضور ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه و خارج شدن این کشور از انزوای ملی کلاسیک قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم آن، ناشی از اهمیت عنصر نفت برای اقتصاد آمریکا بود. بستن قراردادهای نفتی میان آمریکا و عربستان سعودی در سال‌های آغازین دهه ۱۹۳۰،

مهم‌ترین جلوه حضور آمریکا در منطقه بود. پیش از آن نیز ایالات متحده آمریکا در سال‌های پس از جنگ جهانی اول توجه خاصی به منطقه داشت و برای نمونه در رقابت با انگلستان، از خواسته‌های ملی کشورهای منطقه نظیر ایران در مخالفت با سیاست‌های افزون‌طلبی انگلستان حمایت می‌کرد. حمایت آمریکا از خواسته‌های ایرانیان علیه قرارداد ۱۹۱۹ و پشتیبانی‌های نخستین از ملی شدن صنعت نفت در دهه ۱۳۳۰ خورشیدی نمونه آشکار این حضور سیاسی ابرقدرت‌ها بود.

نفت همچنین عامل تمایل اتحاد جماهیر شوروی به گسترش نفوذ خود در منطقه بود. این تمایل شوروی را می‌توان در اقدامات سیاسی و نظامی این کشور در ایران در سال‌های جنگ جهانی دوم، یعنی درخواست شوروی برای امتیاز نفت شمال در سال ۱۳۲۳ و سپس طراحی تجزیه آذربایجان و کردستان ایران در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ و تلاش مهندسان و نظامیان آن کشور برای اکتشاف نفت در استان‌های شمالی ایران مشاهده کرد. شاید یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های سیاست بین‌المللی خاورمیانه را که به‌نوعی در ارتباط با نفت قرار داشت می‌توان در تلاش‌های موفق انگلستان، فرانسه، ایتالیا و سپس ایالات متحده آمریکا در تجزیه امپراطوری عثمانی و تقسیم آن به مناطق نفوذ خود بر طبق توافق ۱۷۶ سایکس - پیکو دید. در واقع نگرانی متفقین از اتحاد عثمانی و آلمانی دسترسی آلمان‌ها به مناطق نفت خاورمیانه از عوامل مهم تدوین استراتژی جهانی برای فروپاشی عثمانی بود.

اهمیت نفت مهم‌ترین عامل حمایت قدرت‌های بزرگ از کشورهای نفت‌خیز در برابر جنبش‌های رادیکال و سلطه‌گر منطقه‌ای بود. برای نمونه می‌توان به تلاش انگلستان برای جلوگیری از گسترش نفوذ سعودی‌ها به مناطق ساحل جنوبی خلیج فارس، در کویت، بحرین و عمان اشاره کرد. قرارداد بسیار مهم ۱۹۲۷ میان انگلستان و سعودی در همین رابطه بسته شد و مانع دستیابی سعودی‌ها به مناطق نفت‌خیز شیخ‌نشین‌های ساحلی جنوبی خلیج فارس شد. بعد دیگر تأثیر بین‌المللی مسأله نفت را می‌توان در بروز اختلافات میان کشورهای خاورمیانه بر سر مناطق نفتی دید. کشمکش‌های دیرینه عربستان با قطر و عمان، قطر و بحرین و کویت و عراق در همین رابطه اهمیت داشت و سرانجام باعث تهاجم نظامی همه‌جانبه ارتش و عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ شد. چنانچه مسأله نفت در میان نبوده، ایالات متحده آمریکا و معتمدان اروپایی آن هرگز زحمت تدوین استراتژی نظامی گسترده برای اخراج عراقی‌ها از کویت را به خود نمی‌دادند و میلیاردها دلار در این راه هزینه نمی‌کردند. اختلافات میان ایران و کشورهای عرب خلیج فارس بر سر جزایر و حوزه‌های نفت و گاز در خلیج فارس و در خوزستان نمونه دیگری از کشمکش‌های منطقه‌ای ناشی از منابع نفت و گاز بوده است.

۲. ابعاد ساختاری اجتماعی و اقتصادی

تأثیرات ساختاری اجتماعی و اقتصادی نفت در خاورمیانه را می‌توان در دو حوزه توسعه اقتصادی و سیاسی مورد بررسی قرار داد. در زمینه توسعه اقتصادی هم می‌توان به تأثیرات مثبت و هم منفی نفت در تحول ساختار اقتصادی جوامع خاورمیانه‌ای اشاره کرد. مقایسه کشورهای برخوردار از منابع نفتی با کشورهای محروم از این منابع در زمینه توسعه صنعتی و اقتصادی و اجتماعی نشان می‌دهد که اصولاً ثروت ناشی از تولید و فروش نفت تا حد زیادی در تحول زیرساختارهای اقتصادی این کشورها مؤثر بوده است. توسعه سریع شبکه‌های راه‌های هوایی، زمینی

نفت مهم‌ترین عامل حمایت قدرت‌های بزرگ از کشورهای نفت‌خیز در برابر جنبش‌های رادیکال و سلطه‌گر منطقه‌ای بود. برای نمونه می‌توان به تلاش انگلستان برای جلوگیری از گسترش نفوذ سعودی‌ها به مناطق ساحل جنوبی خلیج فارس، در کویت، بحرین و عمان اشاره کرد

تحولات تاریخی

ملی را به‌دنبال آورد و باعث گسترش وحدت و همبستگی ملی از راه آشنایی با تاریخ، فرهنگ و سرنوشت مشترک کشور گردید. علاوه بر آگاهی از هویت ملی و عناصر سازنده آن، گسترش نظام آموزش و به‌ویژه آموزش عالی در کشور، به رونق صنعت چاپ و رسانه‌های چاپی انجامید و آگاهی نسبت به سایر فرهنگ‌ها در سطح منطقه و جهان را افزایش داد. در عین حال از آنجا که نظام آموزش عالی در کشورهای خاورمیانه‌ای تا حدی نیز تحت تأثیر اصول و ساختارهای آموزش عالی، در غرب بود، خواه ناخواه ورود فرهنگ غرب و آثار ناشی از آن را به جوامع خاورمیانه‌ای هموار ساخت.

به عبارت دیگر گسترش رسانه‌های تصویری و چاپی و ورود اقلام و کالاهای فرهنگی غیربومی و عمدتاً غربی، به شکل محصولات فرهنگی سینمایی، موسیقی و آثار و اندیشه سیاسی و اجتماعی و فلسفی، رواج نوگرایی فرهنگی در خاورمیانه را به‌دنبال آورد. بدین ترتیب، به تدریج نوعی دوگانگی فرهنگی در جامعه آشکار شد که به شکل نظام آموزشی مدرن و سنتی خود را جلوه‌گر می‌ساخت. گسترش نوگرایی فرهنگی، واکنش بخش سنتی جوامع خاورمیانه‌ای را که نگران از میان رفتن ارزش‌های فرهنگی بومی بودند برانگیخت و نوعی بحران فرهنگی را در این کشورها به‌وجود آورد. شکل‌گیری جریان‌های فرهنگی و سیاسی طرفدار ارائه کردن فرهنگ بومی و رویارویی با گسترش آثار فرهنگی فراملی و عمدتاً غربی به تدریج ابعاد سیاسی به خود گرفت و به شکل جنبش بومی‌گرایی یا آنچه که برخی از اندیشمندان از آن به‌عنوان جنبش بازگشت به خویش نام می‌برند، نمود پیدا کرد. مهم‌ترین جلوه این واکنش فرهنگی، پیدایش تدریجی جنبش‌های مذهبی سنت‌گرا و نوگرا در خاورمیانه، به‌ویژه کشورهای برخوردار از منابع نفتی شد. حرکت گریزناپذیر این جوامع به سوی نوگرایی، باعث واکنش جریان‌های بومی و سنتی شد و به شکل جنبش‌های تجدیدحیات‌طلبانه فرهنگی نمود پیدا کرد. این جنبش‌ها علاوه بر نگرانی از فرسایش تدریجی ارزش‌های سنتی - مذهبی، از رشد روزافزون سکولاریسم و فرسایش نهادهای مذهبی در جوامع خود نیز ناخشنود بودند. این تحول فرهنگی در سنتی‌ترین کشورهای منطقه نیز آشکار شد و نمونه آن را می‌توان واکنش جریان‌های اسلام‌گرا در عربستان سعودی، عراق، الجزایر، بحرین و کویت مشاهده کرد. حرکت سنتی‌ترین جامعه منطقه، یعنی عربستان سعودی به‌سوی مدرنیزاسیون متأثر از توزیع ثروت‌های نفتی باعث به‌هم‌خوردن اتحاد سنتی سعودی - وهابی شد و جنبش نووهابی از دهه ۱۹۹۰ به بعد بزرگ‌ترین چالش را در برابر نظام سعودی نشان داده است. شکل‌گیری سازمان القاعده به‌نوعی، واکنش به تأثیرات فرهنگی ناشی از تولیدات اقتصادی نفتی بوده است.

و آهن در این کشورها و ایجاد صنایع، هرچند مونتاز، همه ناشی از وجود ثروت نفت بوده است. این در حالی است که در مقایسه با این کشورها، کشورهای غیرنفتی خاورمیانه در این زمینه‌ها پیشرفت چندانی نداشته‌اند و بیشتر به کمک‌های کشورهای نفت‌خیز یا قدرت‌های بزرگ منطقه وابسته بوده‌اند. به همین ترتیب می‌توان از گسترش قدرت نظامی کشورهای برخوردار از ثروت نفت در خاورمیانه اشاره کرد.

در عین حال، وجود ثروت ناشی از نفت خود به نوعی عامل عدم توسعه اقتصادی نیز شده است. تک‌محصولی شدن این کشورها از یک‌سو و اقتدارگرایی سیاسی رژیم‌های موجود از سوی دیگر باعث شده است تا بسیاری از کشورهای نفت‌خیز با اتکاء به ثروت نفت و برآورده کردن نیازهای خود از راه واردات، در فکر توسعه پایدار اقتصادی کشورهای خود نباشند. وقتی در مقایسه با کشورهای غیرنفتی همانند ترکیه، در مدار توسعه اقتصادی از موقعیت پایین‌تری برخوردار باشند. در واقع این اقتصاد رانتی خود مهم‌ترین عامل فقدان تدوین استراتژی‌های توسعه اقتصادی و شکوفا شدن اقتصاد بومی غیرنفتی در این جوامع شده است.

در بعد سیاسی، تحول ساختاری ناشی از وجود منابع نفتی را می‌توان در بحث مهم توسعه سیاسی مشاهده کرد. تمامی کشورهای برخوردار از ثروت ناشی از منابع نفتی، دارای نظام‌های سیاسی اقتدارگرا هستند و در هیچ‌یک از آنها دموکراسی و توسعه سیاسی صورت نگرفته است. نظریه دولت رانتی (Rentier state) به‌نحوی علت این توسعه‌نیافتگی سیاسی و گسترش اقتدارگرایی را توجیه می‌کند. گروه‌ها و محافل نخبگان حاکم کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه با برخورداری از ثروت‌های کلان ناشی از فروش نفت قادر بوده‌اند تا مانع شکل‌گیری نیروهای جامعه مدنی و نهادهای مستقل و خودمختار از دولت شوند. عدم وابستگی این دولت‌ها به مالیات‌ها و توزیع خودسرانه ثروت نفت برای ایجاد اقشار وابسته و وفادار به خود از عوامل مهم توسعه‌نیافتگی سیاسی و فقدان احزاب سیاسی در این کشورها بوده است.

۳. دگرگونی‌های فرهنگی

تأثیرات فرهنگی ناشی از نفت در سیاست‌های نفتی در جوامع خاورمیانه‌ای را هم در گسترش آگاهی فرهنگی ناشی از فراگیر شدن نظام آموزشی دید و هم در ایجاد پدیده بحران فرهنگ در کشورهای خاورمیانه معاصر. تخصیص بخشی از درآمد نفت به توسعه نظام آموزشی در کشورهای نفت‌خیز، به گسترش هرچه سریع‌تر آموزش همگانی و سودآموزی منجر شد. این تحول خودآگاهی از فرهنگ